

متن و معنی و توضیح: فارسی هفتم درس دهم آرشی دیگر

<p>نابرابر: نامساوی، نا عادلانه</p> <p>کیسه های خاکی خط مرزی را جدا می کرد: تشخیص</p> <p>جنگ: تکرار</p>	<p>جنگ، جنگی نابرابر بود / جنگ تحمیلی، جنگی ناعادلانه بود</p> <p>جنگ، جنگی فوق باور بود / جنگ، جنگ غیر قابل باوری بود</p> <p>کیسه های خاکی و خونی / آن کیسه های پر از خاک و خون آلود</p> <p>خط مرزی را جدا می کرد / خط مرزی کشور ما را از دشمن جدا و مشخص می کرد.</p>
<p>بی انصاف: بی وجدان، ظالم</p> <p>هجوم: حمله</p>	<p>دشمن بد عهد بی انصاف / دشمن عهد شکن ظالم</p> <p>با هجوم بی امان خود / با حمله های ناگهانی و پی در پی خود</p> <p>مرزها را جابه جا می کرد / در اثر پیروزی و شکست گاه پیشروی می کرد و گاه عقب می نشست</p>
<p>آتش، باروت، تیر، موشک، خمپاره، ترکش: تناسب یا مراعات نظیر</p> <p>تیرهای وحشی و سرکش: تشخیص و استعاره</p>	<p>از میان آتش و باروت</p> <p>می وزید از هر طرف، هر جا</p> <p>تیرهای وحشی و سرکش</p> <p>موشک و خمپاره و ترکش</p> <p>تیرهای کشنده و خطرناک، موشک، خمپاره و ترکش از همه جا و از میان آتش و گلوله و باروت به سمت ما پرتاب می شد.</p>
<p>طرف: تکرار</p> <p>خانه: مجاز از شهر، آبادی</p> <p>مهد: مجاز از محل، جایگاه</p> <p>شیران: استعاره از مردان شجاع، پهلوانان، رزمندگان</p>	<p>آن طرف، نصف جهان با تانک های آتشین در راه</p> <p>این طرف تنها سلاح جنگ، ایمان بود</p> <p>خانه های خاک و خون خورده</p> <p>مهد شیران و دلیران بود.</p> <p>در آن سوی مرز، نصف کشورهای جهان با وسایل و ادوات جنگی مجهز آماده حمله به ایران هستند و در این طرف مردم ایران تنها مانده اند و سلاح جنگی و مبارزه آنها تنها ایمان به خدا بود. در خانه هایی که بر اثر جنگ ویران و خونین شده بودند شیر مردان شجاع قرار داشتند.</p>
<p>شهر: مجاز از مردم شهر، خرمشهر</p>	<p>شهر خونین، شهر خرمشهر / شهر خرمشهر که از شدت خونریزی مجروحان و شهیدان، خونین شده بود</p> <p>در غروب آفتاب خویش / در هنگام غروب آفتاب</p> <p>چشم در چشم افق می دوخت / به دور دست ها نگاه می کرد</p> <p>در دهان تانک ها می سوخت / در میان شعله های سوزان و کشنده</p>
<p>چشم در چشم افق می دوخت: تشخیص</p> <p>چشم در چشم: کنایه از خیره شدن</p> <p>دهان تانک: اضافه استعاری</p> <p>می دوخت، می سوخت: سجع</p>	<p>تانک های دشمن می سوخت</p>

<p>شهر شیر مردان را صدا می‌زد: تشخیص</p> <p>نام آور: معروف، مشهور</p>	<p>شهر از آن سوی سنگرها / شهر از آن طرف سنگرها شیر مردان را صدا می‌زد: / مردان دلیر جنگی را به سوی خویش فرا می‌خواند آی! ای مردان نام آور / ای مردان نامدار و معروف ای همیشه نامتان پیروز / ای کسانی که همیشه نام و یادتان جاودان و سرفراز است. بی‌گمان امروز / بدون شک امروز فصلی از تکرار تاریخ است / بخشی از تاریخ در حال تکرار شدن است گر بماند دشمن، از هر سو / اگر دشمن در سرزمین و کشور ما باقی بماند</p>
<p>تنگ شدن خانه: کنایه از تجاوز دشمن به وطن و استعمار کوچک و کم رنگ خواهد شد: کنایه از فراموشی خون جوشید: کنایه از غیرت و تعصب خون مثل یک موج خروشان: تشبیه کمند آرزوها: اضافه تشبیهی چشم در چشم: کنایه از خیره شدن</p>	<p>خانه‌ها مان تنگ خواهد شد / وطن ما کوچک و تنگ خواهد شد نامان در دفتر تاریخ / نام ما ایرانیان در دفتر تاریخ کوچک و کم رنگ خواهد شد / بسیار بی‌ارزش و کم رنگ خواهد شد. خون میان سنگر آزادگان جوشید / خون غیرت در رگ‌های ایرانیان آزاده به جوش آمد و همه خشمگین شدند مثل یک موج خروشان شد / مثل موج پر خروشی حرکت کردند کودکی از دامن این موج بیرون جست / ناگهان یک کودک از میان موج‌های پر خروش رزمندگان ایرانی بیرون آمد از کمند آرزوها رست / خودش را از طناب آرزوهای مادی رها کرد چشم او در چشم دشمن بود / در حالی که چشم در چشمان دشمن دوخته بود دست او در دست نارنجک / نارنجکی هم در دستش بود. جنگ، جنگی نابرابر بود / جنگ تحمیلی، جنگی ناعادلانه بود جنگ، جنگی فوق‌باور بود / جنگ، جنگ غیر قابل باوری بود. کودک تنها، به روی خاکریز آمد / کودک تنها (حسین فهمیده) به بالای خاکریز آمد صد هزاران چشم، قاب عکس کودک شد / صدها نفر چشم به او دوخته بودند. خط دشمن، گیج و سرگردان / خط مرزی و حمله دشمن گیج و سرگردان شده بود چشم‌ها از این و آن پرسیان: / و با چشمان خود از یکدیگر می‌پرسیدند «کیست این کودک؟» / که این کودک کیست؟</p>
<p>صد هزاران چشم: اغراق صد هزاران: کنایه از تعداد زیاد هزاران چشم: مجاز از نگاه مردم چشم به قاب عکس: تشبیه خط دشمن: مجاز از سپاه دشمن</p> <p>این و آن: تضاد</p>	

او چه می‌خواهد از این میدان؟! / او از این میدان جنگ چه می‌خواهد؟

صحنه جانبازی است اینجا؟! / این‌جا، میدان جنگ و جان باختن است

یا زمین بازی است اینجا؟! / یا زمین بازی کودکان است؟! /

دشمنان **کور دل**، اما در دلش **خورشید ایمان** را نمی‌دیدند /

اما دشمنان نادان که نور ایمان و معنویت را در قلب او نمی‌دیدند

تیغ آتش خیز «**دستان**» را نمی‌دیدند / شمشیر آتشین دستان پهلوان را در دستش نمی‌دیدند

در نگاهش خشم و آتش را نمی‌دیدند / در نگاه او خشم و ناراحتی را نمی‌دیدند

بر کمانش تیر «**آرش**» را نمی‌دیدند / نارنجک میان دستان او را که مثل کمان و تیر (آرش) بود، نمی‌دیدند

در رگش خون «**سیاوش**» را نمی‌دیدند / و خون پاک سیاوش، پهلوان نامی ایران را که در رگ‌های با غیرت او جاری بود، نمی‌دیدند.

کودک ما بغض خود را خورد / حسین فهمیده غم و ناراحتی خود را فرو نشاند

چشم در چشمان دشمن کرد / در مقابل دشمن به آنها خیره شد،

با **صدایی صاف** و روشن گفت: / سپس با صدایی رسا و آشکار گفت «آی، ای دشمن! من حسین کوچک ایران زمینم / ای دشمن، بدان

که من حسین کوچکی از سرزمین ایرانم

یک تنه با تانک‌ها تان در کمینم / به تنهایی در کمین تانک‌های غول

پیکر شما هستم

مثل کوهی آهنینم. من هم چون کوه مقاوم، محکم و آهنین هستم. ناگهان **تکبیر، پر وا کرد** / ناگهان فریاد الله اکبر در میدان جنگ،

طنین انداز شد

در میان آتش و باروت، غوغا کرد / در میان آتش و گلوله غوغا و خروشی به پا کرد

کودکی از جنس نارنجک / کودکی شجاع که مثل نارنجک بود

در **دهان تانک‌ها** افتاد / خودش را در مقابل تانک‌های دشمن انداخت.

لحظه‌ای دیگر / چند لحظه بعد

از تمام تانک‌ها، تنها / از آن همه تانک‌های دشمن، تنها

تلی از **خاکستر خاموش** / تپه‌ای از خاکستر خاموش

ماند روی **دست‌های دشت** / در میان دشت باقی ماند.

صحنه: میدان

کور دل: کنایه از گمراه و بدون آگاهی

و بصیرت

خورشید ایمان: اضافه تشبیهی

دستان: تلمیح به زال دستان پدر رستم

که دارای شمشیر بسیار بران و تندی

بود

آتش: استعاره از خشم و نفرت

آرش: تلمیح به داستان آرش

کمانگیر که گویند با گذاشتن تیری

در کمان خود، توانست مرز ایران و

توران را مشخص کند

سیاوش: تلمیح به داستان

سیاوش، هنگامی که مظلومانه سر از

تنش جدا شد

صدایی صاف: حس آمیزی

مثل کوهی آهنینم: تشبیه

تکبیر، پر وا کرد: تشخیص

دهان تانک‌ها: اضافه استعاری

واج آرایی: مصوت «ت»

خاکستر خاموش: حس آمیزی

دست‌های دشت: اضافه استعاری

دست، دشت: جناس ناقص اختلافی

آسمان، ذف می‌زد: تشخیص	آسمان از شوق، ذف می‌زد / آسمان از شادی، جشن و شادی می‌کرد
شط کف می‌زد: تشخیص	شط خرمشهر، کف می‌زد / رود خرمشهر از شوق در جوش و خروش بود و انگار کف می‌زد
ذف، کف: جناس ناهمسان اختلافی	
شهر به هوش آمد: تشخیص	
کف: ایهام (۱- دست زدن ۲- کف کردن آب)	
شهر: مجاز از مردم شهر	شهر، یکباره به هوش آمد / شهر پس از این واقعه بزرگ به خود آمد
گنبدی زیبا: مسجد جامع خرمشهر	چشم اشک آلوده را وا کرد / چشم‌های اشکبارش را باز کرد
گنبدی زیبا: استعاره از مسجد جامع	بر فراز گنبدی زیبا / بر بلندای گنبدی زیبا
	پرچم خود را تماشا کرد / پرچم ایران را به تماشا نشست.
	کودکی از جنس نارنجک، محمد دهریزی، با کاهش و اندکی تغییر

خود ارزیابی

۱- کدام قسمت از درس، اشاره به شهید «حسین فهمیده» دارد؟

کیست این کودک؟! / او چه می‌خواهد از این میدان؟! کودک ما بغض خود را خورد / چشم در چشمان دشمن کرد / با صدایی صاف و روشن گفت: آی ای دشمن، من حسین کوچک ایران زمین هستم، کودکی از جنس نارنجک / در دهان تانک‌ها افتاد.

۲- درباره این مصراع شعر «آن طرف نصف جهان، با تانک‌های آتشین در راه» توضیح دهید.

منظور این است که ارتش عراق تنها نبود، بلکه نیمی از قدرت‌های بزرگ دنیا و کشورهای جهان همراه و پشتیبان او بودند و هر نوع سلاحی به این کشور می‌دادند از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی گرفته تا تانک‌ها و هواپیماهای مجهز. اما در مقابل ایران فقط به نیروهای خودش و امید به خدا متکی بود.

۳- چه شباهت‌هایی بین این درس و درس هشتم (هم زیستی با مام میهن) وجود دارد؟ توضیح دهید.

هر دو مربوط به ادبیات پایداری و مربوط به وطن دوستی هستند و این که هر کس باید نگاهی دقیق به کشورش داشته باشد و هم چون رابطه مادر و فرزندی رابطه‌ای عاشقانه و پر احساس داشته باشند و برای همدیگر از بذل جان و مال و... دریغ نکنند.

نکته ادبی

به مصراع‌های زیر، توجه کنید:

* برکمانش تیر **آرش** را نمی‌دیدند.

* در رگش خون **سیاوش** را نمی‌دیدند.

این شعر ما را به یاد داستان‌های **آرش کمانگیر و سیاوش** می‌اندازد. گاهی شاعر یا نویسنده برای زیباتر ساختن سخن و تأثیرگذاری بیشتر آن، از آیات، روایات، احادیث، داستان‌ها و رویدادهای **مهم تاریخی** و... استفاده می‌کند. به این شیوه بهره‌گیری از کلام «تلمیح»، می‌گویند. تلمیح به معنی «با گوشه چشم اشاره کردن» است.

به نمونه‌های دیگر از تلمیح، توجه کنید.

یوسف گم گشته باز آید به کنعان، غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان، غم مخور

حافظ

عشق با دشوار ورزیدن خوش است چون **خلیل** از شعله، گل چیدن خوش است

اقبال لاهوری

نوشتن

۱- در مصراع‌های زیر، واژه‌های نادرست املائی را بیابید و شکل صحیح آنها را بنویسید.

الف) ناگهان تکبیر پر واکرد / در میان آتش و باروت، غوقا کرد. غوغا

ب) این طرف تنها صلاح جنگ، ایمان بود / خانه‌های خاک و خون خورده / مهد شیران و دلیران بود. سلاح

پ) دشمن بد عهد بی انصاف / با هجوم بی‌امان خود / مرزها را جا به جا می‌کرد. هجوم

۲- هر یک از بیت‌های زیر به کدام داستان اشاره دارد؟ چکیده آنها را در دو بند بنویسید.

چون سگ اصحاب کهف، آن خرس زار شد ملازم در پی آن بردبار

اشاره و تلمیح به داستان قرآنی اصحاب کهف دارد.

اصحاب کهف عده‌ای مسیحی بودند که در زمان حکمرانی امپراتوری روم باستان با نام دقیانوس در شهر افسوس در ترکیه^۱ امروزی زندگی می‌کردند و همگی جز یکی از آنان که چوپان بود از اشراف و درباریان بودند و دین خود را مخفی نگه می‌داشتند. آنها سرانجام از جبر روزگار خسته شده و به گفته قرآن بر اساس الهامی که از خداوند دریافت کردند، همراه سگ خود به غاری در روستایی به نام رقیم نزدیک مریوان کنونی رفتند. چون به غار رسیدند خواب ایشان را در ربود پس حدود سیصد سال به خواب رفتند و بعد از سیصد سال چون برخاستند خود پنداشتند که چند ساعتی بیش نخفته‌اند. چون به شهر رفتند همه چیز را دگرگون یافتند. سرانجام به غار بازگشتند و دیگر اثری از آنها یافت نشد و مردم بر فراز غار برای آنها مسجدی ساختند.

اصحاب کهف عده‌ای مسیحی بودند که در زمان حکمرانی امپراتوری روم باستان با نام دقیانوس در شهر افسوس در ترکیه^۱ امروزی زندگی می‌کردند و همگی جز یکی از آنان که چوپان بود از اشراف و درباریان بودند و دین خود را مخفی نگه می‌داشتند. آنها سرانجام از جبر روزگار خسته شده و به گفته قرآن بر اساس الهامی که از خداوند دریافت کردند، همراه سگ خود به غاری در روستایی به نام رقیم نزدیک مریوان کنونی رفتند. چون به غار رسیدند خواب ایشان را در ربود پس حدود سیصد سال به خواب رفتند و بعد از سیصد سال چون برخاستند خود پنداشتند که چند ساعتی بیش نخفته‌اند. چون به شهر رفتند همه چیز را دگرگون یافتند. سرانجام به غار بازگشتند و دیگر اثری از آنها یافت نشد و مردم بر فراز غار برای آنها مسجدی ساختند.

بزد تیر بر چشم اسفندیار **سیه شد جهان پیش آن نامدار**

اشاره به نبرد اسفندیار و رستم دارد.

اسفندیار، شاهزاده ایرانی و رستم نیز پهلوان نامدار ایرانی است. شاه ایران قصد ندارد که اسفندیار را به جانشینی خود انتخاب کند. از آن سو هم دل خوشی از رستم ندارد، به همین دلیل آتش جنگ بین این دو پهلوان نامی را روشن می‌کند. در جنگ تن به تن نه رستم موفق می‌شود که اسفندیار را از پای درآورد و نه اسفندیار می‌تواند علیه رستم کاری کند. تا اینکه رستم نزد سیمرغ می‌رود و سیمرغ می‌گوید که اسفندیار رویین تن است، یعنی هیچ تیری یا شمشیری در وی اثر نمی‌کند. همه جای بدن او ضد ضربه است به جز چشم او. سیمرغ می‌گوید که زرتشت پیامبر ایران باستان، اسفندیار را در چشمه^۲ زندگی شست و شو داد اما هنگام فرو رفتن در آب اسفندیار چشمان خود را بست و چشمانش از گزند آسیب‌ها مصون ماند. رستم بر اساس همین ضعف اسفندیار، در جنگ با او، تیر را به چشم اسفندیار زد و او را شکست داد.

۳- درک و دریافت خود را از سروده زیر، بنویسید.

«آسمان از شوق، دف می‌زد / شطّ خرمشهر، کف می‌زد / شهر یکباره به هوش آمد / چشم اشک آلوده را واکرد / بر فراز گنبدی زیبا / پرچم خود را تماشا کرد».

این سروده با آهنگی استوار به حماسه بیرون راندن دشمن از خرمشهر اشاره دارد و از این اتفاق مهم و باارزش، آسمان به خاطر شوق و علاقه زیاد دف می‌زد و با این دف زدن رود خرمشهر با شادی وصف ناشدنی کف می‌زد و خرمشهر یکباره به هوش آمد و از اسارت و بندگی رهایی یافت و چشمان پر از اشک خود را باز کرد و با تلاش سربازان ایرانی که حقیقتاً همچون سربازان امام زمان (عج) هستند پرچم سه رنگ زیبای کشورمان، ایران عزیز، را بر فراز گنبدی زیبا بر افراشتند و خرمشهر، آن را تماشا می‌کرد.

این سروده بیان دلآوری‌ها، شجاعت‌ها، استواری‌ها و شادی‌های سرشار همه مردم ایران به ویژه خرمشهری‌ها و تمام پدیده‌های آن را بیان می‌کند که در جنگی نابرابر حسین فهمیده و حسین فهمیده‌های زیادی همچون آرش کمانگیر برای دفاع از ایران و ایرانی به پا خواستند و جانانه و عاشقانه جان‌های خود را برای کشورشان فدا کردند تا به پاس این ایثار و فداکاری وجبی از خاک ایران به دست دشمن نیفتد.

حکایت	
نیک رایان	
<p>کاردان: باتجربه؛ کارآزموده</p> <p>عملی: کاری</p> <p>شریف: با ارزش، بالا</p> <p>خسیس: پست، کوچک</p> <p>درآمد: داخل شد</p> <p>بزرگ، شریف: مترادف</p>	<p>اسکندر، یکی از کاردانان را از عملی شریف، عزل کرد و عملی خسیس به وی داد.</p> <p>اسکندر یکی از عوامل کار بلد خود را از کار با ارزش و مهم برکنار کرده و کاری کم ارزش و سطح پایین به وی سپرد.</p> <p>روزی آن مرد بر اسکندر درآمد؛ اسکندر گفت: چگونه می‌بینی عمل خویش را؟</p> <p>روزی آن مرد اسکندر را دید. اسکندر گفت: کار خود را چگونه می‌بینی؟</p> <p>گفت: زندگانی‌ات دراز باد! نه مرد به عمل، بزرگ و شریف گردد، بلکه عمل، به مرد، بزرگ و شریف گردد.</p>

<p>هست: وجود دارد</p> <p>نیکو: خوب</p> <p>سیرت: راه و روش</p> <p>می باید: شایسته است، لازم</p>	<p>گفت: عمر شما طولانی باشد! مرد با انجام کار بزرگ نمی شود و ارزش نمی یابد، بلکه کار با مرد بزرگ می شود و ارزش می یابد.</p> <p>پس در هر عمل که هست، نیکو سیرتی می باید و داد.</p> <p>پس در هر کاری وجود دارد، باید روش خوب و مناسب و انصاف را به کار گرفت.</p> <p>بهارستان، جامی</p>
--	--